

بارزه وفاداری در سلطنت طلبان

امیر فیض حقوقدان

دیروز در گفتگوی تلفنی با ایرانیاری عزیز و گرامی مسئله وفاداری به سلطنت و اعلیحضرت به میان آمد که چون متاسفانه بنده در حرف زدن مشکلی دارم که به نوسان قند خون مربوط است، ترجیح دادم که گفتگو کوتاه و جریانی در این تحریریه پایان برسد.

شیخ بهانی یک بیتی دارد که این تحریر میتواند زیر سایه آن قرار گیرد میگوید

یک چند میان خلق کردیم درنگ زایشان به وفا نه بوی دیدیم نه رنگ

توده مردم قائل به تفاوت بین مهر و محبت با وفا و وفاداری نیستند ولی بین آن دو تفاوت عظیمی وجود دارد.

ریشه محبت و عشق بطور کلی در وجود انسان ها بافته های طبیعی دارد و عواملی سبب رشد و نمود آنها میگردد، ولی وفا بر زمینه های پیمان و عهد و اعتقاد مشترک مستقر میگردد و وفاداری محدود به موضوع پیمان و عهد است، بنابراین ممکن است که انسان کسی را دوست نداشته باشد ولی بنا بر عهدهی که با او بسته است و یا اعتقاد مشترکی که دارد به او وفادار باشد این وفاداری با آنکه ظاهراً متوجه شخص است ولی در حقیقت بمناسبت عقیده مشترک است و یا برعکس کسی را دوست دارد ولی وفاداری او نباشد، مثالی آورده شود بجاست فرزند بطور طبیعی پدرش را دوست دارد خیلی هم دوست دارد ولی این دوستی و محبت در هر حدی که باشد دلیل وفاداری به پدرش نیست، اگر پدر فوت کرد و وصیت کرد که تمامی ثروت او در فلان مجرا خرج گردد که لازمه انجام وصیت، اسقاط سهم الارث ورثه است، اگر فرزند وصیت او را تنفیذ کرد میشود گفت فرزند به پدرش وفادار بوده است.

ویکتور هوگو درباره وفاداری حرف بزرگی دارد میگوید:

> انسان از روی عشق و محبت ممکن است اطاعت افراد دیگری را بنماید ولی این اطاعت، آن نوع اطاعت است که قهرمان میسازد ولی آدم منظم درست نمیکند وفاداری و التزام به پیمان و عهد است که انسان را آدم منظمی میسازد و سازنده جوامع، و استحکام مبارزه آدم های منظم و وفادار هستند.

یکی از بزرگان میگوید: > وفاداری یک پدیده روانی است که در آن شخصیت انسانی از نظر اخلاق در گروگان مورد تعهد قرار میگیرد و ملاک انسانیت رابطه مستقیم با تعهدات و وفاداری دارد <

شکسپیر در باب وفاداری جمله ای دارد که تاحدودی وصف الحال ماست میگوید:

«اگر کسی بتواند وفاداری خود را نسبت به ارباب مغلوب خود حفظ کند در حقیقت فاتحی را که برابر اب او غلبه کرده است مقهور میسازد و مقامی برجسته در تاریخ برای خود بدست میآورد»

ما ایرانیان نسبت به پادشاهان کشورمان بسیار مهربان و با محبت بوده ایم و دعای ما سلامتی پادشاه بوده است و احساس اطاعت تام و تمام هم داشته ایم ولی متاسفانه وفاداری ما نسبت به عشق و محبت به شاه بسیار ضعیف بوده است.

از توده مردم نمیتوان انتظار وفاداری داشت وفاداری حقیقی از صیغه وابستگی عقیده، و سوگند و امثال آنها بوجود میآید و همان وابستگی عقیده و پیمان است که سنگهای وفاداری را برهم میگذارد تا بنای مستحکم و ابدی وفاداری را بوجود بیاورد، همان محبت و دوست داشتن شاه برای توده مردم کافی است ولی آنها که در کار سیاسی هستند و یا بوده اند، نظامیان که سوگند سربازی یاد کرده اند و آنها که در دولت شاهنشاهی مشارکت خدمتی داشته اند سنگهای وفاداری محسوب میشوند که اگر پوک بودند که بودند بنای وفاداری استوار نخواهد شد که نشد هم.

یکی از محققین خارجی که به علت سقوط رژیم سلطنتی ایران نگاه کرده نوشته است:

«یکی از دلایل سرنگونی رژیم شاه که کمتر در تحلیل پژوهشگران به آن توجه شده عدم اعتقاد و بی ایمانی طرفداران رژیم گذشته بود که درست نقطه مقابل اعتقاد مخالفان رژیم شاه قرار داشت، حتی مقامات سطح بالای سازمان های دولتی در رژیم گذشته نیز به محض اینکه قدرت خمینی مشاهده شد به انتقاد از رژیم زبان گشودند و در تظاهرات هم شرکت کردند (داستان انقلاب - طلوعی ۶۳۷)^۱

در دیماه سال ۵۷ شاهنشاه ایران در مصاحبه با فیگارو گفتند «خروج من از کشور باعث کشتار گروه های مذهبی توسط ارتش میشود»

اطمینان شاهنشاه در بیان آنچه گفتند بملاحظه وفاداری ارتشیان و هواداران سلطنت بود در حالیکه محبت به شاه و سلطنت بود ولی وفاداری نبود همه آخوند ها که از شاهنشاه استقبال میکردند ممکن است حقیقا شاهنشاه را هم دوست داشتند ولی بمناسبت بستگی به پایگاه اعتقادی تشیع نمیتوانستند وفاداری به شاهنشاه ایران باشند.

یکی از جامعه شناسان میگوید «آن چیزی که بردشمن غلبه میکند کشتی های جنگی و سلاح آتشین نیست سنگرهای مردم معتقد و وفادار است که دشمن را شکست میدهد»

وفاداری به اعلیحضرت

همه ما سلطنت طلبان اعلیحضرت مان را دوست داریم خیلی هم دوست داریم برایشان آرزوی سلامتی و شادکامی را داریم ولی متأسفانه وفاداری به ایشان نیستیم و نمیتوانیم هم باشیم زیرا ملات پیوستگی و وفاداری، اعتقاد مشترک و احترام به اصولی است که از تعریف و ذات سلطنت و پیمان وفاداری اعلیحضرت به تداوم سلطنت داریم و هر جاکه این تعریف پیاده شدنی نباشد ملات پیوستگی هم مجازی و پیوسیده است و مسیر وفاداری به اعلیحضرت متوقف و فقط جهت احترام و محبت و مهرورزی آن خود نمایی گردد.

مبارزه فرع بر عمل است و عم، پیش درآمد اراده و اراده تابع عقیده و عقیده از اسباب مسلم وفاداری و وفاداری سبب از مال و جان گشتن و فداکاری میشود.

در این زنجیره، هریک از دانه های زنجیر که گسسته و مجازی بود موضوع وفاداری و فداکاری و اساسا مبارزه متنفی است. درست وضعیتی که بر مبارزه سی و دوساله ما افتاده است که این افتادگی هم همچنان ادامه خواهد یافت از زنجیر پاره که نمیتوان دوام و استحکام و تحمل سنگینی مبارزه را انتظار داشت.

مبارزه سیاسی در پهنه های اعتقاد سیاسی جان میگیرد و به حرکت درمیاید نه در پهنه های محبت و دوستی، درست است که گفته اند «خلل پذیر بود هر بنا که میبینی - مگر بنای محبت که خالی از خلل است»

این بدان معنی است که محبت و مهر و دوستی در مسیر خودش مقاوم و تحمل پذیر است و این درست مقابل وفاداری به اعتقاد سیاسی و یادینی مشترک است که از حساسیت فوق العاده ای برخوردار است و انسان معتقد همینکه احساس کرد که اعتقاد طرف، هماهنگ اعتقاد او نیست نمیتواند از تاثیر منفی آن بروفاداری خودش حذر کند.

^۱ - یکی از دلایل کمبود شیوه های «روابط همگانی» یا به زبان انگلیسی (Public Relation = PR) بود و هنوز هم هست، آنچه مخالفین بکار بستند تبلیغات مذهبی آنهم هر روز و هر بامداد و شامگاه با یاد از «امام حسین و امام زمان» اعتقادات مردم را جذب جلب میکردند ولی در دستگاه اداری این رابطه از بالا به پایین، از پایین به بالا، از پهلو به پهلو، و لایه به لایه موجود نبود و هنوز هم نیست. هنوز هم در همین مبارزه هیچ سازمانی، هیچ دفتر و یا گروهی قادر به بکار گیری این شیوه ها نیستند، متخصص در این امور را بکار نمی بندند. اگر بیماری شاهنشاه، اگر پیشرفت ها و مسایل اجتماعی، در اختیار گرفتن حاکمیت نفت که در سالهای پس از ۱۹۷۰ نصیب ایران شده بود همه با مردم در میان گذاشته می شد و با بحث و گفتگو های تلویزیونی مردم روشن می شدند، اعتقاد ملی و میهنی تشویق می شد. ح-ک

فرماندهی بر نیروهای سیاسی و یامذهبی و حتی در جوامع دمکراسی امروز بر پایه هماهنگی اعتقاد است و وفاداری که از ارکان و لازمه نضج فرماندهی است به اعتبار هماهنگی عقیده بین سرباز و فرمانده که بصورت سوگند و عهد تضمین شده در موقعیت پایداری و اجرا قرار میگیرد نه محبت و دوست داشتن. سوگند وفاداری به قانون اساسی از طرف شاه بهنگام تصدی سلطنت و سوگند سربازان بهنگام قبول سربازی باهدف پیمان مشترک و ایجاد قانمه وفاداری است.

اعلیحضرت خودمان در سالهای نخست بویژه در سوگند سلطنت آبان ماه ۵۹ به اهمیت و لزوم اتکاء به پیمان اعتقاد سیاسی به حقانیت سلطنت و تداوم قانون اساسی تأکیدات مکرر داشته اند و متقابلاً طبق اسناد مبارزه وفاداری سلطنت طلبان و آمادگی آنان برای فداکاری در راه اعتقاد مشترک با اعلیحضرت در حد کمال مشهود است ولی بعدها که این تعلق اعتقادی بنیادی و سیاسی مشترک در مسیر تردید و بیگانگی با اصالت قرار گرفت بطور طبیعی حالت وفاداری و تبدیل آن به فداکاری متوقف شد.

فکر میکنم یک مثال مطلب را روشن کند:

یک کاروانی را در نظر بیاورید که قرون متمادی است در مسیری با راهنمایی نسل بعد نسل حرکت داشته و بمناسبت اعتقادی که به هدف داشته اند در آن مسیر مشخص تحت هدایت و فرمان آن راهنما قرار گرفته اند حال اگر آن راهنما بهر دلیلی نخواست در مسیر مورد انتظار کاروان حرکت کند و حرفهای نادرست زد و مثلاً تفاوتی قائل نشد که کاروان به مقصد مشخص هر ساله برود یا اصلاً حرکت نکند و یا به محل دیگری برود که خلاف اعتقاد کاروانیان است، آیا امر وفاداری و اطاعت همچنان باقی میماند؟ مسلم است که خیر، ولی کاروانیان تلاش میکنند که راهنمای خودشان را به اعتقاد اولیه و مقامی که داشته و سوگندی که یاد کرده ووظائفی را که پدران او در هدایت کاروان بسوی مقصد معین داشته سوق دهند، عادت ایرانیان چنین است که اگر این تلاش آنها یاسردمداران کاروان به نتیجه رسید که کاروان به حرکت درمیاید و الا به شوق اعتقادی که دارند کاروان را رها میکنند و سرگردان و بی پناه در بیابان بی پایان مبارزه سرگردان ابدی میشوند. به میدان ۳۲ ساله مبارزه نگاه کنید تصویر این واقعیت شوم را خواهید دید.

امید وارم در این تصدیق توانسته باشم که گفته باشم؛ وفاداری و فداکاری در رابطه با اعتقاد مشترک است نه علاقه و مهر محبت و اگر خللی در اعتقاد مشترک بوجود آید امر فرماندهی و وفاداری و فداکاری حقیقی منتفی میشود و چه بهتر که وفاداری و محبت و مهر توامان باشد که حکیمی گفته است.^۲

وفا و مهر و محبت سپاه خوبان است نگشت فاتح دل هر که این سپاه نداشت

^۲ - یکی از بزرگان گفته است: «وفاداری و فداکاری راهی دو طرفه است» ح-ک